

اتحادیه های کارگری

قبلاً فعالیت اتحادیه های کارگری را که موجب شدند قوانین اقتصادی مربوط به دستمزد، تا حدی به ضرر کارفرمایان اجرا گردد، مورد توجه قرار دادیم. ما باز به این موضوع می پردازیم؛ زیرا این نکته که تمام طبقه کارگر باید آنرا بطور اساسی درک کند، واجد اهمیت بسزائی است.

تصور می کنیم که هیچ کارگر امروزی انگلستان احتیاج به آموختن این نکته نداشته باشد، که هم نفع هر یک از سرمایه داران و هم منافع کل طبقه سرمایه دار در آن است، که دستمزدها حتی الامکان تنزل داده شوند. همانطور که دیوید ریکاردو، بنحو انکارناپذیری نشان داده است: محصول کار- بعد از تفریق تمام مخارج مربوطه، به دو بخش تقسیم می گردد. یک قسمت آن مزد کارگران را تشکیل می دهد و قسمت دیگر سود سرمایه داران را. حالا از آنجا که محصول خالص کار در هر مورد مقدار معینی می باشد، بدیهی است بخشی که سود نامیده می شود، نمی تواند افزایش یابد مگر آنکه بخش دیگر- که مزد خوانده می شود- کاهش یابد. انکار این مطلب که تنزل دستمزدها مورد نظر سرمایه دار می باشد، مترادف با این ادعاست که بگوئیم افزایش سود بنفع سرمایه دار نمی باشد.

ما خیلی خوب می دانیم، که وسایل دیگری نیز یافت می شوند که موقتاً بر سود می افزایند و آنرا تغییر می دهند، در حالیکه قانون عمومی را تغییر نمی دهند. اما احتیاج به آن نیست، که در اینجا به آنها پردازیم.

خوب، اگر میزان دستمزدها بوسیله قانون اقتصادی صریح و کاملاً مشخصی منظم شده باشد، پس سرمایه داران چگونه می توانند دستمزدها را تقلیل بدهند؟ قانون اقتصادی مربوط به دستمزد وجود دارد و تغییر ناپذیر می باشد، اما همانطور که دیدیم انعطاف پذیر است و در واقع بصورتی دوگانه دستمزد می تواند در یک رشته تنزل داده شود: یا بطور مستقیم- یعنی در اثر عادت کردن تدریجی کارگران یک رشته خاص به سطح زندگی پایین تر- و یا بطور غیرمستقیم- یعنی بوسیله طولانی تر کردن مدت کار، روزانه (و یا افزودن بر شدت کار در طول همان مدت کار) بدون افزایش دستمزد.

علاقه هر سرمایه دار به اینکه با تقلیل دستمزد کارگزارانش، بر سود خود بیافزاید، در اثر رقابت میان سرمایه داران یک رشته، تشدید می گردد. هر یک از آنها سعی می کند، که از رقبای خود ارزان تر بفروشد و اگر نخواهد سود خود را فدا کند، مجبور است که در راه پائین آوردن دستمزدها بکوشد. به این نحو، فشار بر روی دستمزد- که بخاطر منافع سرمایه داران صورت می گیرد- به علت رقابت متقابل آنها ده برابر می شود. آنچه قبلاً فقط مسئله مربوط به سود بیشتر یا کمتر بود، اکنون مسئله الزام شده است.

کارگران غیرمتشکل برای مقاومت در مقابل این فشار مداوم و پایان ناپذیر، هیچ وسیله مؤثری در اختیار ندارند. باین جهت در رشته های تولیدی ای که کارگران آنها متشکل نیستند، مزد همواره گرایش نزولی داشته و مدت کار دائماً گرایش صعودی دارد. این پروسه، آرام آرام پیش می رود. ممکن است در اینجا و آنجا، دوران شکوفائی اقتصادی موجب توقف آن گردد، ولی دوران کسادى بازار بعداً دوباره بیشتر بر سرعت آن می افزاید. کارگران معمولاً رفته رفته به سطح زندگی دائماً پائین تری عادت می کنند و در حالیکه بر مدت کار افزوده می شود، دستمزدها بیشتر و بیشتر به میزان حداقل مطلق خود- یعنی به مبلغی که با مقدار کمتر از آن، امکان حیات و تولید نسل برای کارگر وجود ندارد- نزدیک تر می شوند.

اوایل قرن حاضر (قرن نوزدهم)، یک حالت استثنائی موقتی را تشکیل می داد. استعمال نیروی بخار و ماشین، که به سرعت در حال گسترش بود، کفاف تقاضای مربوط به فراورده های آنرا- که از رشد سریعتری برخوردار بود- نمی دادند. در این رشته های تولید، دستمزدها قاعدهتاً بالا بودند، بااستثنای دستمزد اطفالی که به سرمایه داران فروخته می شوند. کار جسمی تخصصی، که بدون آن هیچ اقدامی نمی توانست صورت بگیرد، دستمزد بسیار بالایی داشت. مبلغی که یک رنگرز، یک مکانیک، یک مخمل بر و یا بافنده دستی در آن ایام دریافت می داشت، امروز به نظر افسانه آمیز می آید. همزمان با آن، حرفه هائی که بوسیله ماشین ها کنار زده شده بودند، محکوم به مرگ تدریجی بودند. البته ماشین های جدید الاختراع، رفته رفته کارگرانی را که مزد زیادی دریافت می کردند، کنار زدند و ماشین های اختراع شدند که خودشان ماشین می ساختند و در واقع کالاهای ماشینی نه تنها تکافوی تقاضای موجود را می دادند، بلکه بیش از آن نیز عرضه می کردند. وقتی در ۱۸۱۵، در اثر صلح عمومی، دادوستد مرتب دوباره برقرار گردید، دوره ده ساله شکوفایی اقتصادی، تولید اضافی و بحران از نو آغاز گردید. تمام مزایایی که کارگران در دوران های شکوفایی اقتصادی گذشته بدست آورده بودند و احتمالاً در اثنای دوران تولید اضافی فراوان، حتی بر آنها افزوده شده بود در ایام رکود بازار و بحران، بار دیگر از چنگشان بیرون آورده شد. بزودی- و بعد از آنکه دستمزد کارگران غیرمتشکل دائماً به حداقل مطلق نزدیک تر می شد- افرادی که در کارخانه های انگلستان کار می کردند، مشمول قانون عمومی مزد گردیدند.

البته در این میان اتحادیه های کارگری، که از ۱۸۲۴ قانونی شده بودند، نیز وارد صحنه گشتند و وقت آن هم واقعاً فرا رسیده بود. سرمایه داران همواره متشکل هستند و در اکثر موارد احتیاج به هیچ اتحادیه رسمی، هیچ نظامنامه و هیچ سرمداری ندارند. تعداد آنها که در مقایسه با کارگران ناچیزی می باشند و این کیفیت که آنها یک طبقه مخصوص را تشکیل می دهند، معاشرت دائمی تجارتي و اجتماعی

آنها با یکدیگر، همه این چیزها را زائد می سازد. و بعداً، یعنی وقتی که یک رشته صنعتی در یک منطقه مسلط شده باشد- مثل صنایع نساجی در لانگشیر- تازه آن وقت یک اتحادیه کارگری رسمی سرمایه داران ضروری می شود. برعکس، کارگران از همان آغاز کار بدون تشکیلات نیرومندی- که نظامنامه کاملاً مشخصی داشته باشد که بوسیله سردمداران و کمیته های خود اعمال نفوذ نماید، نمی توانند کاری از پیش ببرند. این تشکیلات، بوسیله قانون ۱۸۲۴ جنبه قانونی به خود گرفتند و از آن زمان به بعد کارگران در انگلستان قدرتی شدند و دیگر توده عاجز- و مثل گذشته پراکنده ای- نبودند. بزودی در اثر قدرت، صندوقی که بنا به اصطلاح برادران فرانسوی ما از «پول مقاومت» (صندوق تعاونی کارگران) مالمال شده بود، بر نیروی که ائتلاف و کاربرد مشترک آنها نصیب شان کرده بود، افزوده بود. اینک تمام داستان تغییر کرده بود و پانین آوردن دستمزد و یا طولانی کردن مدت کار، دیگر برای سرمایه دار حکم یک ریسک را داشت.

به این جهت بود، ف که طبقه سرمایه دار آن زمان نسبت به اتحادیه کارگری خشم و عناد می ورزید. این طبقه راه و روشی را که مدت های مدید در مورد کندن پوست طبقه کارگر اجرا کرده بود، همواره به عنوان یک حق ویژه قانونی و مستند خود تلقی می کرد و حالا این دکان در حال تخته شدن بود. جای شگفتی وجود نداشت، که سرمایه داران جار و جنجال شدیدی بر پا کرده بودند و لاقل مثل مالکین ایرلندی امروز، احساس می کردند که حقوق و مالکیت شان لطمه خورده است.

شصت سال تجربیات مبارزاتی، آنها را کمی صاحب نظرتر کرده است. اکنون اتحادیه های کارگری، ضوابط به رسمیت شناخته شده ای هستند و عملکرد آنها به عنوان یکی از عوامل تعیین کننده در تنظیم میزان دستمزد به همان اندازه مورد قبول واقع می شود که عملکرد قوانین مربوط به کارخانه ها به مثابه عوامل تعیین کننده تنظیم مدت کار. آری صاحبان صنایع نساجی لانگشیر، حتی از مکتب کارگران،

آموخته و حالا یاد گرفته اند که وقتی به نفع شان باشد، چگونه اعتصاب به راه
بیانند و در واقع به همان خوبی و یا بهتر از هر اتحادیه کارگری.

بنابراین، در نتیجه تأثیرات اتحادیه های کارگری است، که علیرغم مقاومت
کارفرمایان، قانون مزد به تصویب می رسد و کارگران رشته هائی که خوب متشکل
می باشند، در وضعی قرار دارند که لاقلاً تقریباً تمام ارزش نیروی کاری را- که در
اختیار کارفرما قرار می دهند- کسب کنند و به همین جهت است، که به کمک قوانین
دولتی، مدت کار لاقلاً از حداکثر طول زمانی- که بیشتر از آن، نیروی کار نابهنگام از
رمق می افتد- خیلی بیشتر تجاوز نمی کند. البته این حداکثر چیز است که برای
اتحادیه های کارگری- به صورتی که در حال حاضر متشکل هستند- اصولاً قابل
حصول است. آنهم فقط تحت مبارزات مداوم و با استهلاک عظیم نیرو و پول کارگران.
و آنوقت جزر و مدهای اوضاع اقتصادی، لاقلاً هر ده سال از نو بر دست آوردهای
حاصله در یک چشم بر هم زدن خط بطلان می کشد و مبارزه ناچار می بایستی از نو
آغاز گردد. این حرکت دورانی منحوسی است، که راه گریز از آن وجود ندارد. طبقه
کارگر، همان که بوده است، باقی می ماند و همانطور که پیشینیان چاریتست ما اجمالاً
آنها نامیده اند: طبقه بردگان اجرتی باقی می ماند. آیا نتیجه نهائی آن همه کار،
فداکاری و مصائب، باید این باشد؟ آیا این باید برای همیشه هدف غائی کارگران
انگلیسی باقی بماند؟ آیا طبقه کارگر این سرزمین نباید بالاخره بکوشد، که این دایره
شوم را بشکافد و راه نجاتی بسوی حرکتی برای الغای سیستم مزد- بطور کلی- پیدا
کند؟

هفته آینده نقشی را که اتحادیه های کارگری، به عنوان تشکیلات طبقه کارگر بازی
می کنند، بررسی خواهیم کرد.

قبلاً فونکسیون اتحادیه های کارگری را تا حدی که فقط در رابطه با تنظیم میزان دستمزد اقداماتی به عمل می آورند و لاقلاً برخی وسایل برای مبارزه با سرمایه را در دسترس کارگران قرار می دهند، مورد بررسی قرار دادیم؛ ولی بحث ما در باره این موضوع به پایان نرسیده است.

ما از مبارزه کارگر بر علیه سرمایه صحبت کردیم. مدافعین سرمایه هر چه می خواهند بگویند، مع الوصف این مبارزه وجود دارد، تا زمانی که تقلیل دستمزد مطمئن ترین و راحت ترین وسیله برای افزایش سود باقی بماند. آری، از این گذشته، تا زمانی که اصولاً سیستم مزد وجود دارد، این مبارزه نیز وجود خواهد داشت. صرف موجودیت خود اتحادیه های کارگری به اندازه ی کافی این واقعیت را به اثبات می رساند؛ زیرا اگر آنها بخاطر مبارزه بر علیه دستبردهای سرمایه به حقوق کارگران بوجداد نیامده باشند، پس اصلاً برای چه بوجود آمده اند؟ سکوت ثمری ندارد. با هیچ یک از این کلمات زیبا نمی توان این واقعیت زشت را که - جامعه کنونی عمدتاً بدو طبقه بزرگ آنتاگونیست تقسیم شده است - مخفی کرد. در یک سو سرمایه داران، که تمام وسایل تولید را در دست دارند و در سوی دیگر کارگران که صاحب هیچ چیز جز نیروی کار خودشان نمی باشند. محصول کار طبقه اخیر (کارگران) میان این دو طبقه تقسیم می گردد و موضوع مبارزه دائمی درست بر سر همین تقسیم است. هر طبقه می کوشد که سهم بیشتری حاصل کند و مطلب عجیب در این مبارزه این است که طبقه کارگر، اگر چه فقط بخاطر بخشی از محصول کار خود مبارزه می کند، اکثرأ متهم به آن می شود که سرمایه دار را می چابد.

البته مبارزه میان دو طبقه بزرگ جامعه، بطور اجتناب ناپذیری، به یک مبارزه سیاسی می انجامد. چنین بود مبارزات دراز مدت میان طبقه متوسط یا سرمایه دار و اریستوکراسی مالک زمین و نیز چنین است مبارزه میان طبقه کارگر و سرمایه داران. در هر مبارزه یک طبقه با طبقه دیگر، هدف بلاواسطه ای که بخاطر

آن مبارزه می شود، قدرت سیاسی است. طبقه حاکمه از سلطه سیاسی خود یعنی اکثریت مطمئن خود در هیئت های مقتنه دفاع می کند و طبقه پائین تر ابتدا برای بدست آوردن قسمتی از این قدرت و بعداً برای تمام آن مبارزه می کند تا در وضعی قرار بگیرد که قوانین موجود را در انطباق با منافع و نیازهای خود تغییر بدهد. باین صورت طبقه کارگر بریتانیای کبیر سال های مدید با شور و هیجان و حتی با توسل به قهر بخاطر منشور خلق که می بایستی این قدرت سیاسی را در اختیار او قرار می داد، مبارزه کرد. طبقه کارگر انگلستان شکست خورد اما مبارزه، آن چنان تأثیری بر روی طبقه متوسط پیروزمند باقی گذاشت که این طبقه از آن زمان به بعد خوشحال بود که به قیمت کوتاه آمدن در مقابل مردم زحمتکش، بتواند موفق به آتش بس طولانی تری گردد.

البته در مبارزه سیاسی طبقه ای بر علیه طبقه دیگر، تشکیلات مهمترین سلاح است و به همان نسبت که یک تشکیلات صرفاً سیاسی یعنی سازمان چارتیستی مضمحل می شد به همان اندازه تشکیلات اتحادیه های کارگری مرتباً نیرومندتر می گشت تا آنکه اکنون به قدرتی رسیده است که هیچ تشکیلات کارگری خارجی قابل مقایسه با آن نیست. چندین اتحادیه کارگری شامل یک تا دو میلیون کارگر می باشند و با حمایتی که اتحادیه های کوچکتر و یا محلی از آنها به عمل می آورند نماینگر چنان قدرتی هستند که هر یک از دولت های طبقه حاکمه- چه ویگ و چه توری- مجبورند روی آنها حساب کنند.

این تشکیلات نیرومند به اقتضای سنتی که در رابطه با ایجاد و تکامل شان در این سرزمین است، تاکنون خود را صرفاً باین وظیفه محدود کرده اند که در تنظیم مدت کار و میزان دستمزد نقشی داشته باشند و برای الغای قوانینی که صراحتاً ضدکارگری می باشند، کوشش نمایند و همانطور که قبلاً گفته شد این امر را درست به همان اندازه موفقیت آمیز انجام داده اند که انتظار آن به حق می توانست وجود داشته باشد. ولی موفقیت شان از این هم بیشتر بود: طبقه حاکمه که با قدرت اتحادیه های کارگری

بهتر آشناست تا خود آنها، در مواردی که دستش باز بود امتیازاتی را به آنها داد که از این حد نیز پا فراتر می گذاشت. گسترش دادن حق رای به تمام اولیاء خانواده ها توسط دیسرا نیلی، دست کم به بخش بزرگی از طبقه کارگر متشکل حق رای داد. اگر او گمان می برد که این انتخابات کنندگان جدید اراده خاص خود را ابراز خواهند داشت و در آینده، دیگر رهبری خود را بدست سیاستمداران لیبرال طبقه متوسط (سرمایه داران) نخواهند سپرد، آیا آنوقت چنین پیشنهادی می کرد و چنانچه مردم زحمتکش با اداره امور اتحادیه های کارگری عظیم، لیاقت خود را برای کارهای اداری و سیاسی نشان نداده بودند آیا او قادر بود که این قانون را به تصویب برساند؟ اتفاقاً همین اقدام دیدگاه تازه ای بر روی طبقه کارگر گشود و موجب شد که آنها در لندن و تمام شهرهای صنعتی اکثریت داشته باشند و باین وسیله، موقعیتی را نسیب آنها کرد که بتوانند با فرستادن افرادی از طبقه خود به پارلمان، در مبارزه با سرمایه از سلاح جدیدی استفاده نمایند. اما باید متأسفانه بگوئیم که در اینجا اتحادیه های کارگری وظایف خود را به عنوان حراست کنندگان طبقه کارگر از یاد برده اند. حربه جدید از ده سال پیش تاکنون در دست آنها قرار دارد ولی هیچ وقت آنرا از غلاف بیرون نکشیده اند. آنها نباید فراموش کنند که اگر واقعاً در صفوف مقدم طبقه کارگر حرکت نکنند قادر به آن نخواهند بود که برای همیشه موقعیتی را که امروزه از آن برخوردار هستند، حفظ نمایند. برآستی این یک موضوع کاملاً غیرطبیعی است که طبقه کارگر انگلیس- اگر چه قدرت آنرا دارد که چهل یا پنجاه کارگر را به عنوان نماینده به پارلمان بفرستند- برای همیشه به آن رضایت داده است که نمایندگی خود را به سرمایه داران و عمال آنها از قبیل وکلای دادگستری، نویسندگان و غیره محول سازد.

علاوه بر این شواهد زیادی وجود دارد که طبقه ی کارگر انگلیس به این آگاهی رسیده است که مدت های مدید در راه غلطی گام برمی داشته است و جنبش کنونی- که صرفاً وقف دستمزد بیشتر و ساعات کار کمتر می باشد- طبقه کارگر را به دایره

شومی انداخته است که هیچ راه فراری از آن وجود ندارد و نیز به این آگاهی رسیده است که نکبت اصلی، کمی دستمزد نیست بلکه خود سیستم مزد است. چنانچه این شناخت در میان طبقه کارگر بطور عمومی اشاعه یابد، آنوقت موقعیت اتحادیه های کارگری کلاً تغییر خواهد کرد و آنها دیگر از این امتیاز برخوردار نخواهند بود که تنها تشکیلات طبقه کارگر باشند. در کنار اتحادیه های مربوط به هر یک از رشته های صنعتی و یا در رأس آنها باید یک شورای متحده، یک تشکیلات سیاسی طبقه کارگر، به عنوان یک کل بوجود آید.

باین ترتیب بهتر است که اتحادیه های کارگری، دو موضوع را در نظر داشته باشند: اول اینکه به سرعت زمان آن فرا می رسد که طبقه کارگر این کشور، با وضوح تمام خواستار کسب سهم کامل خود در پارلمان گردد و دوم اینکه به سرعت وقت آن نزدیک می شود که طبقه کارگر درک کند که مبارزه برای دستمزدهای بیشتر و مدت کار کمتر و تمام فعالیت های اتحادیه های کارگری در شکل کنونی شان، خود هدف نبوده بلکه وسیله می باشند، یک وسیله بسیار لازم و ضروری ولی این فقط یکی از وسایلی است که طبقه کارگر برای هدف عالی خود یعنی از بین بردن سیستم مزد بطور کلی، در دست دارد.

به منظور نمایندگی کامل کارگران در پارلمان و همچنین برای آماده ساختن وسایل از بین بردن سیستم مزد، تشکیلات طبقه کارگر در مجموع مورد نیاز است و نه تشکیلات هر یک از رشته های صنعتی بطور جداگانه و بهتر است این برنامه هر چه زودتر تحقق یابد. اگر طبقه کارگر انگلیس در مجموع متشکل گردد، هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که بتواند حتی یک روز در مقابل آن مقاومت نماید.